

تقدیر ساختارگرای آلتوسر و پی آمدها

زهره روحی

طبقاتی جامعه، سرکوبگر و امنیتی می‌گردد. و همین امر ثابت می‌کند که به‌رغم ادعای بورژوازی، نظام‌های سرمایه‌داری قادرند به شیوه‌ای غیر از دموکراسی پارلمانی مدیریت شوند. چنان‌که آلتوسر می‌گوید: «تاریخ، در دوره متأخر بازنمایاننده آن است که بورژوازی به خوبی توانسته و می‌تواند خود را با سازوبرگ‌های ایدئولوژی دولت سیاسی دیگری به غیر از دموکراسی پارلمانی وفق دهد» (ص ۴۷). شیوه‌ای که قادر است به یاری سازوبرگ‌هایش به جای رعایت حقوق دموکراتیک شهروندان، با ظاهری کاملاً حق‌به‌جانب به سرکوب آن‌ها



ایدئولوژی و ساز و برگ‌های ایدئولوژیک دولت. لویی آلتوسر. ترجمه روزبه صدر آرا. تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۷. ۸۸ ص. ۸۰۰۰ ریال.

شهرت لویی آلتوسر (۱۹۹۰-۱۹۱۸) فیلسوف پرآوازه فرانسوی، بیشتر به دلیل خوانش ساختارگرایانه او از برخی از آثار مارکس است. خوانشی که کنشگران اجتماعی را به روابط تولیدی و یا روابط اجتماعی، سیاسی یا ایدئولوژیک فرومی‌کاهد. چنان‌که می‌گوید: «ساختار روابط تولیدی، جایگاه‌ها و

کارکردهایی را که عاملان تولید اشغال می‌کنند و می‌پذیرند، تعیین می‌کنند. این تولیدکنندگان چیزی نیستند جز اشغال‌کنندگان این جایگاه‌ها؛ و تا زمانی که از عهده کارکردهای تولیدی‌شان برآیند این جایگاه‌ها را در اختیار دارند. پس عاملان راستین نه این اشغال‌کنندگان جایگاه‌های تولیدی یا مجریان کارکردها... بلکه روابط تولیدی (و روابط اجتماعی، سیاسی یا ایدئولوژیک) می‌باشند.»^۱ اختصاص این مقاله به آلتوسر صرفاً به دلیل نقد نگرش ساختارگرایانه وی نیست، بلکه در وهله اول او را به عنوان فیلسوف منتقد سرمایه‌داری مورد توجه قرار خواهیم داد و دیگر آن‌که از نظر این متن نگرش ساختاری او میدان مناسبی است برای آزمودن نگرش «هستی اجتماعی - انضمامی انسان - در - جهان»؛ دیدگاهی که در همین نشریه در دو مقاله پیشین، تا حدی با آن آشنا شده‌ایم.^۲ باری، آلتوسر همچون تمامی مارکسیست‌ها، دولت‌های جوامع سرمایه‌داری را دولت‌هایی سرکوبگر و حامی طبقه مسلط می‌داند: «دولت، بیش از هر چیز، چیزی است که مارکسیست‌های کلاسیک آن را ساز و برگ دولت نامیده‌اند» (ص ۳۱). و بلافاصله منظور از «ساز و برگ» را روشن می‌کند: «پلیس، دادگاه‌ها، زندان‌ها» (همان‌جا)؛ هرچند که معتقد است «هنگامی که پلیس و نهادها و مؤسسات فرعی و اصلی آن تحت تأثیر رخدادهای زمینگیر می‌شوند، ارتش بلاواسطه به مثابه نیروی سرکوبگر تکمیل‌کننده، در وهله نهایی مداخله می‌کند... دولت شامل رئیس حکومت، هیئت حاکمه و اداراتی می‌شود که در رأس این مجموعه قرار دارند» (همان‌جا).

پیردازد. چنین دولتی قطعاً غاصب قدرت سیاسی و غارتگر ثروت همگانی است. به هر حال آلتوسر به دلیل نگرش مارکسیستی خود معتقد است که «دولت و سازوبرگ‌های [آن]، تنها از دیدگاه مبارزه طبقاتی و به مثابه سازوبرگ مبارزه طبقاتی، سازوبرگ مهیاکننده اعمال قهر طبقاتی و ضامن شرایط بهره‌کشی و بازتولید این بهره‌کشی معنا دارند. اما مبارزه طبقاتی بدون طبقات آشتی‌ناپذیر وجود ندارد. حرف زدن درباره مبارزه طبقاتی طبقه حاکم همانا حرف زدن از مقاومت، شورش و مبارزه طبقاتی طبقه تحت سلطه است» (ص ۸۳). به بیانی ما با رابطه‌ای دیالکتیکی بین دولت طبقاتی و مبارزه طبقاتی مواجه هستیم.

از چنین دیدگاهی احتمالاً می‌توان تمامی اعمال قهرآمیز و خشن غالب بر رفتار بین افراد جامعه را هم ناشی از نظام طبقاتی جهان سرمایه‌داری دانست. شاید چنین ادعایی به نظر غریب رسد اما چنان‌که خواهیم دید آلتوسر بر این باور است که از طریق سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت (سیاسی، خبری - رسانه‌ای، فرهنگی، آموزشی، دینی، خانواده) و در نتیجه به کار افتادن چرخه «لیاقت پروری» و «نقش»‌های مرتبط با آن، سامانه جایگاهی - رفتاری طبقاتی و قهرآمیز جوامع سرمایه‌داری، تولید و بازتولید می‌گردند. برای مثال او درباره سازوبرگ ایدئولوژیک خبری - رسانه‌ای بر این باور است که دولت «از طریق مطبوعات، و رادیو تلویزیون، روزانه مقداری ملی‌گرایی، نژادپرستی و ...، به خورد شهروندان می‌دهد» (ص ۴۸).

پس چنان‌که می‌بینیم، آلتوسر علاوه بر تشخیص سازوبرگ‌های

از نظر آلتوسر آن چه شاه‌رگ سازوبرگ‌های
ایدئولوژیکی دولت به شمار می‌آید، «سازو برگ
نظام آموزشی» (مدرسه) است. وی بر این باور
است که بورژوازی پس از پیروزی‌اش بر ساختار
سیاسی - ایدئولوژیکی پیش از خود، قادر شد در
خفا ساز و برگ ایدئولوژیک آموزشی (مدرسه)
را جایگزین ساز و برگ ایدئولوژیک سیاسی
دموکراتیک و پارلمانی‌ای کند که وی را به قدرت
رسانده بود.

سرکوبگرانه دولت (پلیس، دادگاه‌ها، زندان و ارتش)، افشاگر
سازوبرگ‌های ایدئولوژیکی دولت نیز هست؛ که کارکرد و اهدافش را
باز تولید مناسبات تولید بهره‌کشانه سرمایه‌داری می‌داند (صص ۴۲ و
۴۸). او می‌گوید: «هر گروهی که قدم در این راه می‌گذارد، عملاً
دارنده همان ایدئولوژی‌ای است که با نقش او در جامعه طبقاتی
تناسب دارد: [برای مثال] نقش فرد استثمار شده (صاحب وجدان
حرفه‌ای، اخلاقی،...)، نقش عامل استثمار (که باید بتواند به کارگران
دستور دهد و با آن‌ها حرف بزند و این همان روابط انسانی است)،
نقش عاملان سرکوب (که باید بتوانند فرمان دهند و بی‌اما و اگر
دیگران را فرمانبر سازند و یا در لفظ‌پردازی‌های عوام‌گرانه
سیاستمدارانه، دستی قوی داشته باشند)، و یا نقش عاملان حرفه‌ای
ایدئولوژی (که باید بتوانند با هر فرد با احترام، یعنی با تحقیر، تهدید و
تحمیق شایسته‌او، رفتار نمایند و این رفتار را با بزرگ‌اخلاق، فضیلت،
تعالی،... بیارایند)» (ص ۵۰، تأکیدها از من است).

اما ناگفته نماند که از نظر آلتوسر آن چه شاه‌رگ سازوبرگ‌های
ایدئولوژیکی دولت به شمار می‌آید، «سازوبرگ نظام آموزشی»
(مدرسه) است. در اظهار نظری قابل تأمل، وی بر این باور است که
بورژوازی پس از پیروزی‌اش بر ساختار سیاسی - ایدئولوژیکی پیش
از خود، قادر شد در اختفا سازوبرگ ایدئولوژیک آموزشی (مدرسه) را
جایگزین سازوبرگ ایدئولوژیک سیاسی دموکراتیک و پارلمانی‌ای
کند که وی را به قدرت رسانده بود: «بورژوازی می‌کوشد به خود و به
طبقات تحت استثمار القاء کند و چنین بنماید که سازوبرگ ایدئولوژی
دولت غالب در نظام‌های اجتماعی سرمایه‌داری، نه مدرسه بلکه
سازوبرگ ایدئولوژی سیاسی، یعنی سامانه دموکراسی پارلمانی
برخاسته از انتخابات همگانی و مبارزات حزبی است» (ص ۴۶). به
گفته آلتوسر کودکان تمامی طبقات اجتماعی از مهد کودک به بعد
تحت سیطره نظام آموزشی قرار دارند، تا از این راه «لیاقت»‌های
جامعه سرمایه‌داری را به خورد کودک دهند (صص ۲۶، ۲۷ و ۴۹).
چنان‌که به صراحت می‌گوید: «حوالی شانزده سالگی، بخش عظیمی
از کودکان از چرخه آموزش به حوزه تولید پرتاب می‌شوند: این‌ها
کارگران و خرده دهقانان هستند، بخش دیگری از نوجوانان آموزش
دیده (و یا محصل) راه خود را پی می‌گیرند و با نیمچه پیشرفتی از پا
می‌نشینند و جایگاه‌های خدمه حقیق و متوسط دولت، کارمندان،

تکنیسین‌های خرد و متوسط و پیشه‌های خرده‌بورژوازی از هر نوعش
را اشغال می‌کنند. بخش آخر، پایان راه را درمی‌نوردند و به
میان‌مایگی روشنفکرانه تن می‌دهند و یا مغز متفکر کار جمعی
می‌شوند؛ و به علاوه، عاملان بهره‌کشی (سرمایه‌داران، مدیران)،
عاملان سرکوبگری (نظامیان، مأموران پلیس، سیاستمداران،
کارمندان بلندپایه و غیره) و عاملان حرفه‌ای ایدئولوژی (یعنی
مبلغان...) نیز در این چرخه وجود دارند» (ص ۴۹).

وانگهی به باور آلتوسر سازوکار جامعه سرمایه‌داری حکم می‌کند
که دولت، وظایف پیشین کلیسا را به «مدرسه» محول کند (ص ۵۱)، و
یا حتی دوگانه «خانواده - مدرسه» را جایگزین «خانواده - کلیسا»
کند (صص ۴۷ و ۵۲)؛ بر این اساس می‌بایست کارکرد مراکز متعدد
مشاوره درمانی (خانواده، ازدواج، تربیتی و غیره) و نیز برنامه‌های رادیو
تلویزیونی «مشاور خانواده» را هم در کنار سیستم «لیاقت» پروری
نظام آموزشی مدارس قرار داد تا بدین ترتیب به اقتضای زمانه
وظیفه هدایت‌گری کلیسا (به عبارت دیگر کنترل و نظارت افراد
جامعه) به «مدرسه - خانواده» محول گردد.

با توجه به آن چه تاکنون گفته شد، به راحتی می‌توان دید که کلیه
وظایفی که دولت چه از طریق سازوبرگ سرکوبگری (پلیس و...) و چه
از طریق سازوبرگ‌های ایدئولوژیکی قلمروهای متفاوت (خانواده،
سیاسی، فرهنگی و...) به خود اختصاص داده است در قلمرو عمومی
رخ می‌دهد؛ و این بدین معنی است که دولت سرمایه‌داری، تفکیک
بین قلمرو خصوصی و قلمرو عمومی را برهم زده است. آلتوسر ضمن
آن‌که بخش اعظم سازوبرگ‌های ایدئولوژیکی دولت (همچون
کلیساها، احزاب، سندیکاها، خانواده‌ها، برخی از مدارس، غالب
روزنامه‌ها، تشکلهای فرهنگی و...) را متعلق به قلمرو خصوصی
می‌داند، می‌پرسد: «به چه حقی ما نهادهایی را که غالباً دارای ویژگی
عمومی نبوده، بلکه اساساً خصوصی هستند، به عنوان سازوبرگ‌های
ایدئولوژیک دولت در نظر می‌گیریم؟» (ص ۳۸).

او برای پاسخ، به سراغ این نظریه گرامشی می‌رود که: «تفکیک
میان حوزه عمومی و خصوصی، یک تفکیک داخلی قانون بورژوازی
است و تنها در حوزه‌های وابسته به آن، که این قانون در آن‌ها قدرتش
را به کار می‌گیرد، اعتبار دارد» (همان‌جا). اما نتیجه‌ای که آلتوسر
می‌گیرد بسیار جالب است او می‌گوید: «حوزه دولت، در قانون
نمی‌گنجد، زیرا این حوزه فراقانونی است: دولت که دولت طبقه
سلطه‌گر است، نه عمومی است و نه خصوصی بلکه خود شرط
لازم و ضروری هر نوع تفکیک میان امر عمومی و امر
خصوصی است» (همان‌جا). بنا بر استدلال آلتوسر، آن چه سبب
می‌شود تا وضعیت «فراقانونی» دولت، از نگاه افراد جامعه پنهان
بماند و یا بدیهی و عادی جلوه‌گر شود، کارکرد سازوبرگ‌های
ایدئولوژیک دولت و بخصوص سازوبرگ ایدئولوژیکی آموزشی است
که دولت کل این قلمرو را به مثابه «بازشناسی» چگونگی خوانش
اعمال و وظایفش به تصرف خود در آورده است.

اما آیا حقیقتاً دولت می‌تواند به‌رغم تصرف سرکوبگرانه
قلمروهای خصوصی و عمومی و نیز تحریف در معنای «همگانی»

متعلق به قلمرو عمومی، بر شعور اجتماعی افراد جامعه پرده کشد؟! از نظر این متن «شعور اجتماعی» می‌تواند همان شکایات و ناراضی‌هایی باشد که والدین از محتوای آموزشی – پرورشی و یا ساختار «مدرک‌گرای» نظام آموزشی دارند. با طرح این پرسش به بخش اصلی مقاله می‌رسیم.

آزمون در میدان ساختارگرایانه آلتوسر

اساسی‌ترین ایرادی که به نگرش آلتوسر وارد می‌شود، در واقع همان اندیشه‌ای است که به واسطه‌اش، فلسفه انتقادی او برپا می‌شود: حل و ناپدید شدن کنشگران اجتماعی در روابط تولیدی ساختارهای جامعه سرمایه‌داری؛ به بیانی ساده، انحلال قدرت فاعلی انسان به واسطه قالب‌ها و نقش‌هایی که ساختار اجتماعی سرمایه‌داری برای بازتولید فرایند بهره‌کشی برپا می‌سازد. برای مثال دیدیم که چگونه آلتوسر در حرکتی تک‌ساختی، قلمرو آموزش (مدرسه – دانشگاه) را در مقام کارگزار ایدئولوژیک دولت، یکسره به عنوان قلمروی ضد آگاهی و نیز ضد آزادسازی، شناسایی کرد و متأسفانه با این عمل به طرز جبران‌ناپذیری مجبور به نادیده گرفتن هستی اجتماعی نظام آموزشی‌ای شد که خواهی نخواهی به مرور زمان (به دلیل همان پایه‌های اجتماعی و تعاملاتی‌اش) تبدیل به نیرویی انتقادی علیه سلطه هیئت حاکمه می‌گردد. اما افسوس که آلتوسر به دلیل نگرش ساختارگرایانه و تک‌ساختی خود چنین نیرویی را در پس عبارت «سازوبرگ ایدئولوژیک دولت» به مرتبه‌ای مزدور و جیره‌خوار دولت تنزل داد. برای مثال او معتقد است که «هر چند مدرسه (و نیز سایر نهادهای دولت مثل کلیسا و سازوبرگ‌های دیگر مثل ارتش) محل آموزش لیاقت‌هاست، اما این آموزش در شکل‌هایی است که پروژه فرمانبرداری از ایدئولوژی غالب یا تسلط بر پراتیک این ایدئولوژی را تحقق بخشد... بازتولید نیروی کار، به مثابه شرط لازم و ضروری نه تنها بازتولید تخصص نیروی کار بلکه بازتولید فرمانبری این نیروی کار از ایدئولوژی غالب یا عمل‌گری این ایدئولوژی نیز هست» (ص ۲۷).

اگر آن‌گونه که آلتوسر باور دارد، ساختار آموزشی قادر به بازتولید «فرمانبری» است، پس شورش‌ها و مقاومت‌هایی را که به مثابه یار دیالکتیکی «مبارزه طبقاتی طبقه حاکم» جلوه‌گر می‌شوند (ص ۸۳)، چگونه باید توجیه کرد؟ اصلاً شاید مناسب‌تر باشد این‌گونه بگوییم که اگر تصرف قلمرو خصوصی و عمومی از سوی دولت و در نتیجه در بند کردن قلمروهای آموزشی، خبری – رسانه‌ای و... به واسطه کنترل و نظارت دولت موفق از آب در می‌آید، دیگر چه نیازی به استفاده دولت از سازوبرگ سرکوب‌گرایانه‌اش (پلیس، و...) است؟! وانگهی اگر مطابق تصویر جبرگرایانه آلتوسر، در پایان مسیر آموزش، روشنفکران به میان‌مایگی تن می‌دهند (ص ۴۹)، دست کم می‌توان پرسید که خود آلتوسری که در مقام روشنفکر منتقد دولت، به تحلیل از جامعه سرمایه‌داری دست‌زده است، سر و کله‌اش از کجا پیدا شده است؟!.

بنابراین چنان‌که می‌بینیم به رغم تلاش ساختار سرکوب‌گرایانه

اگر آن‌گونه که آلتوسر باور دارد، ساختار آموزشی قادر به بازتولید «فرمانبری» است، پس شورش‌ها و مقاومت‌هایی را که جلوه‌گر می‌شوند چگونه باید توجیه کرد؟ اگر تصرف قلمرو خصوصی و عمومی از سوی دولت و در نتیجه در بند کردن قلمروهای آموزشی، خبری – رسانه‌ای و... موفق از آب در می‌آید، دیگر چه نیازی به استفاده دولت از سازوبرگ سرکوب‌گرایانه‌اش (پلیس و...) است؟

امکان و توان کنشگر اجتماعی بودن وجود دارد. چرا که هنوز «مقاومت» به عنوان عنصری فعال در غیاب آزادی وجود دارد. به بیانی دیگر، بر خلاف اعتقاد آلتوسر (همچنان که دیدیم) ساختارها همچنان از قدرت به بند کشیدن روح و ذهن انسان‌ها ناتوانند. زیرا هستی اجتماعی – انضمامی انسان – در – جهان – از انسان‌ها موجوداتی چندساختی می‌سازد. شاید سرمایه‌داری بتواند روح و ذهن او را بیمار و نابهنجار سازد، اما ناتوان از کنش هرگز! حتی اگر این کنش، کنشی منفعلانه و علیه کرامت و آزادی خود باشد!

باری، احتمالاً آن‌چه سبب شده است تا آلتوسر این چنین گرفتار نگرش تک‌ساختی نسبت به ساختارهای فرهنگی، اجتماعی، آموزشی و... جامعه سرمایه‌داری گردد، نگرش غلط و ضد مارکسی او به رابطه ایدئولوژی و شرایط هستی است. از نظر مارکس دستنوشته‌ها «آن‌چه در بازنمایی تخیلی جهان – و در نتیجه در هر ایدئولوژی – بازتاب می‌یابد، همان شرایط هستی انسان‌ها و به عبارت دیگر جهان واقعی‌شان است» (ص ۵۹). حال آن‌که از نظر آلتوسر: «آن‌چه که انسان‌ها در ایدئولوژی برای خود بازنمایی می‌کنند، شرایط واقعی هستی‌شان و جهان واقعی‌شان نیست، بلکه فراتر از آن، رابطه آن‌ها با این شرایط هستی‌شان است که در ایدئولوژی بازنمایی می‌شود» (صص ۵۹ و ۶۰).

به واقع اتفاق غریبی که در نگرش آلتوسر افتاده، این است که وی همان‌گونه که می‌بینیم (و معلوم نیست به چه دلیل) بین انسان و شرایط هستی‌اش فاصله انداخته است! و از این‌رو متأسفانه قادر نیست ببیند که «رابطه‌مندی» انسان، همچون مکان‌مندی و یا تاریخ‌مندی و یا زمان‌مندی، وضعیتی هستی‌شناختی برای انسان دارد. به بیانی، «رابطه»ی انسان با چیزها، وضعیتی علاوه و یا اضافه شده برای انسان ندارد که بین او و شرایط هستی‌اش واقع گردد؛ بلکه اصلاً و اساساً متعلق به نحوه هستی انسان – در – جهان است: نحوه‌ای که انضمامی و اجتماعی است، به طوری که انسان به لحاظ هستی‌شناختی همواره در ارتباط با چیزها به سر می‌برد. این وضعیتی ارتباطی، به عنوان مثال همچون امکان «دیدن» یا «شنیدن» منفک از نحوه انسان بودن در – جهان نیست. دیدن یا شنیدن که نمی‌تواند منفک از «بدن‌مند» بودن انسان و نیز «در –

جهان – بودن» انسان باشد. بنابراین همچنان که مارکس جوان (دست‌نوشته‌ها) هم درست دیده است، انفکاک بین شرایط هستی انسان، بازنمایی تخیلی، و هستی واقعی وجود ندارد. بنابراین «در – رابطه» انسان و «شرایط هستی» اش (که هر دو منضم به وضعیت هستی‌شناختی و اجتماعی انسان هستند) چیزی به جز وضعیت ارتباطی انسان و نیز شرایط هستی‌شناسانه او وجود ندارد.

از سویی دیگر، اگر آلتوسر هم همچون مارکس به «هستی اجتماعی» و نیز اجتماعی‌بودن شرایط و مناسبات تولید توجه نشان می‌دهد، این‌گونه تک‌ساختانه به بزرگ‌نمایی بیش از اندازه دوگانه «خانواده – مدرسه» نیاز پیدا نمی‌کرد. درست است که همان‌گونه که آلتوسر هم نشان داده، ساختار طبقاتی و سرکوبگر سرمایه‌داری به لحاظ کنترل و نظارت، روی ساختارهای ایدئولوژیکی نظام آموزشی و خانواده تأکیدی بخصوص دارد، اما همان‌گونه که مارکس هم پیشتر نشان داده، به دلیل اجتماعی‌بودن شرایط و مناسبات تولید، بهره‌کشی از کار زنان (و کودکان) به ساختارزدایی از روحیه «فرمانبری» و انضباط «پدرسالارانه» دامن‌زده است. چنان‌که در مانیفست می‌خوانیم:

«هرچه صنعت جدید رشد بیشتری می‌یابد، به همان اندازه کار زنان بیشتر جایگزین کار مردان می‌شود. دیگر اختلاف سن و جنسیت در مورد طبقه کارگر اعتبار اجتماعی بارزی محسوب نمی‌شود. همه ابزار کار هستند... هرچه صنعت جدید، پیوندهای خانوادگی پروتورها را بیشتر از هم می‌گسلد و کودکان آن‌ها را به متاع ساده تجاری و ابزارهای کار تبدیل می‌کند، خزعبلات بورژوازی درباره خانواده و تعلیم و تربیت و همبستگی مقدس والدین و فرزندان تهوع‌آور تر می‌شود... کمونیست‌ها دخالت جامعه را در امر تعلیم و تربیت از خود اختراع نکرده‌اند، فقط می‌کوشند خصلت این دخالت را درگون سازند و تعلیم و تربیت را از زیر نفوذ طبقه حاکم‌رهای بخشند...»^۳

اما شگفت این‌جاست که آلتوسر زمانی این مقاله را نوشته است (۱۹۶۹) که جنبش دانشجویی ماه مه سال ۱۹۶۸ اتفاق افتاده بود. جنبشی که بیش از هر چیز مظهر ضدیت با دولت و ساختار شکنی روحیه سلسله‌مراتبی و پدرسالارانه نظام آموزشی (دانشگاه‌ها)، و نیز خانواده را بر خود داشته است. و نکته جالب‌تر این‌که این جنبش از فرانسه، یعنی سرزمینی که آلتوسر در آن می‌زیسته، برخاسته است! به هر حال اگر مقاله آلتوسر پیش از جنبش نوشته شده بود، تز سرسختانه آلتوسر در خصوص تبعیت ایدئولوژیکی از ساختارهای فرهنگی، آموزشی و... در نهایت به منزله تخیلی فانهایی تلقی می‌شد، اما نوشتن آن بدین ترتیب آن‌هم یک سال پس از جنبش، تنها سرباز زدن آلتوسر را از پذیرش واقعیت اجتماعی و پارادوکسیکال نحوه تولید در جهان مدرن سرمایه‌داری نشان می‌دهد. و عجب آن‌که او با نادیده گرفتن هستی اجتماعی – انضمامی کنش‌های فردی در همان مسیری حرکت می‌کند که نظام سرمایه‌داری خواهان آن است: القای اقتدارآمیز و بی‌چون و چرای ساختارهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، آموزشی برخاسته از نظام‌های سرمایه‌داری؛ که به مثابه تقدیری نازل شده از عالم غیب مظهر تمامیت خود را در تعیین

«نقش»ها و «جایگاه»ها زده است. و این در حالی است که نظام سرمایه‌داری و دولت‌های اقتدارگرا، همواره درصدد ناچیز شمردن و یا تحریف کنش‌های مقاومتی‌اند که از سوی کنشگران اجتماعی تحت فشار نسبت به نقش‌ها و جایگاه‌هایشان در جامعه بروز می‌کند. یعنی دقیقاً مقاومت در برابر همان تزی که متأسفانه آلتوسر هم به نوعی آن را نادانسته به سود سرمایه‌داری و دولت‌های خودکامه پیش می‌برد.

کلام آخر

باری، ابطال نظریه «فرمانبرسازی ایدئولوژیک» آلتوسری، امروزه کار چندان غریبی نیست. خصوصاً وقتی نظام‌های سرمایه‌داری اخیر (نئولیبرالیستی) تداوم خود را در آشفته‌سازی‌های به نسبت جنگی و نیمه‌جنگی سراسر جهان می‌بینند. اگر در دوران «دولت‌های رفاه»، سندیگاه‌ها و احزاب کارگری تا حدی عهده‌دار ایجاد تعادل و تداوم نظام سرمایه‌داری بودند، امروزه به دلیل ساختار آشوب‌زده نئولیبرالیستی جهان، آن‌چه به تداوم این ساختار یاری می‌رساند، سلسله‌ای از فسادهاست. به بیان دیگر هم اکنون فرمان بزرگ سرمایه‌داری نئولیبرالیستی، نه تنها نافرمانی دولت‌ها از نظم و قانونی است که براساس مقاومت‌های شهروندان، پیشترها با شاخص‌هایی دموکراتیک و نیمچه دموکراتیک به دست آمده بود، بلکه نافرمانی به طور عام است. و از این‌روست که دولت‌های اقتدارگرا لاجرم به دولت‌هایی مافیایی تبدیل می‌شوند و اقتصادی فاسد و تبهکار را چاشنی ترور و سرکوب ماهیتی خود می‌کنند. به هر حال واقعیت این است که فراتر از نظر آلتوسر، صرفاً این ساختارهای ایدئولوژیک آموزشی، خبری – رسانه‌ای نیست که دست‌اندرکار باز تولید نظام سرمایه‌داری است، بلکه ناامنی در همه اشکالش (اجتماعی، سیاسی، شغلی، اقتصادی)، فقر و خشونت از یکسو و فساد و تبهکاری دولت‌ها از سوی دیگر هم، شرایط باز تولید نظام سرمایه‌داری نئولیبرالیستی را فراهم می‌کند. شاید لازم باشد چشم بگشاییم و ببینیم که سرمایه‌داری اخیر در مواردی آشکار و نیز در قالب دولت‌های اقتدارگرا چنان وقیح و به لحاظ فرهنگ پوپولیستی چنان نازل و مبتنی بر لمپنیسم عمل می‌کند که نیازی به صرف وقت و انرژی برای باز تولید خود به شیوه «آکادمیک» نمی‌بیند! که مسلماً این شدت سرکوب عریان، تنها می‌تواند نشانه «مقاومتی گسترده» باشد. مقاومتی که با مطالبات متفاوت شهر و ندی در سراسر جهان، گویاترین بر ملاکننده سرکوب و فساد جهانی است.

۱. لویی آلتوسر، نقل از: جورج ریتزر، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۴)، ص ۲۱۸.
۲. زهره روحی، «سرشت اجتماعی و حقوق اجتماعی»، جهان کتاب، ش ۲۴۶-۲۴۷؛ «هایدگر و همگان»، جهان کتاب، ش ۲۴۹-۲۴۸.
۳. کارل مارکس، فردریک انگلس، مانیفست کمونیست، در: لئوپانیچ، کالین لیز، مانیفست پس از ۱۵۰ سال، ترجمه حسن مرتضوی و محمود عبادیان، (تهران: نشر آگه، ۱۳۸۰)، صص ۲۸۵، ۲۹۸ – ۲۹۷.